**پیکره شیخ سعدی**

**یغمائی، حبیب**

در باب اول بوستان،حکایتی نقل شده که داستانی و وصفی است از شیخ سعدی:

ز دریای عمان برآمد کسی‏ سفر کرده هامون و دریا بسی‏ عرب دیده و ترک و تاجیک و روم‏ ز هرجنس در ذات پاکش علوم‏ جهان دیده و دانش اندوخته‏ سفر کرده و صحبت آموخته‏ به هیکل قوی چون تناور درخت‏ و لیکن فرو مانده بی‏برگ سخت

اوصاف معنوی سعدی را اکنون هم پس از قرن‏ها بیش و کم میتوان دریافت،نکتهء بدیع‏ در این ادبیات وصف هیکل اوست که مردی بوده تناور و درشت اندام...

البته کسی که همه ممالک اسلامی را در آسیا و آفریقا بپای همت در سپرد،و پیاده در قفای‏ کاروانیان بتازد،و از ایوار و شبگیر تن نزند،و انواع رنج‏های مسافرت را بتواند تحمل‏ فرماید،معمولا باید مردی ورزیده و قوی بوده باشد.

من عقیده دارم که در یکی از همین سفرهای بیابانی سعدی به پلنگ نیز دچار شده و با این‏جانور وحشی درافتاده و به نیروی خود و شاید با یاری همرهانش از چنگال جان او بار این حیوان رهائی یافته و اطمینانی تقریبا قطعی دارم که این بیت اشارتی صریح بدین‏ واقعه است:

مرا پلنگ به سر پنجه‏ای نگار نگشت‏ تو می‏کشی به سر پنجهء نگاریم

مقصود این است که سعدی درویشی لاغراندام و کوسه و وارفته و مردنی نبوده(چنانکه‏ مرحوم مصور الملک اصفهانی ترسیم فرموده و من در سال 1313 آن ورقه را ضمیمهء سعدی نامه‏ انتشار دارم)بلکه مردی بوده است نیرومند و چابک و بیابان نورد...و در اینکه واعظ و به اصطلاح،اهل منبر هم بوده اقامهء دلایل لازم نیست زیرا کلیات او مملو از این اشارات است، و جامهء واعظ و اهل منبر هم عبا وقبای بلند است و دستار و موزه...

\*\* من هر وقت از خیابان شیراز می‏گذشتم و به مجسمهء سعدی نظر می‏افکندم مدت‏ها بر آن‏ چهره و هیکل خیره می‏ماندم زیرا از دیر باز سعدی را به همین چهره و به همین اندام و به همین‏ لباس در ذهن خود ساخته بودم،آخر،من هم از دلباختگان و گرفتاران اویم!

نه من خام طمع عشق تو می‏ورزم و بس‏ که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

نمیدانم دیگر نگرندگان هم توجه فرموده‏اند که با این‏که سعدی در این مجسمه هیکلی‏ گوئی بدختران زیبای شیراز که پس از قرن‏ها از کنارش می‏گذرند به حسرت مینگرد!

من اگر نظر حرام است بسی گناه دارم‏ چکنم نمی‏توانم که نظر نگاه دارم

میگویند این مجسمه را ابو الحسن صدیقی پرداخته،هر کی آن را ساخته دست مریزاد که انصافا و حقا خوب از عهده برآمده که از این بهتر و تمام‏تر سعدی را نمیتوان مجسم نمود و هیکلی است به واقعیت نزدیک،برخلاف مجسمه‏هائی که برای دیگر بزرگان ساخته‏اند.

صورتگر دیبای چین گو صورت یارم ببین‏ یا صورتی برکش چنین یا ترک کن صورتگری

\*\* چنان که روزنامه‏ها نوشته‏اند انجمن شهر شیراز این مجسمهء عالی را به بهانهء تعمیر یا تغییر محل یا تبدیل با حسن فرود آورده.تصور میکنم اعضاء انجمن شهر هیچ‏یک شیرازی‏ نباشند.آخر شیرازی و هم شهری سعدی که این‏قدر بی‏ذوق نمیتواند باشد.

خوب،فرض کنیم که اعضاء انجمن ناپخته و از حیلهء ادب و هنر عاری باشد.شیراز که‏ از مردمان دانا و ادب دوست و با ذوق و هنر شناس که خالی نیست صدها تن چون:شرقی، واجد،ابطحی،فالی،توللی،مجاب،اشرف،دکتر وصال،سامی،رعنا حسینی،بهروزی‏ و امثال این بزرگان دارد،اینها چرا نفسشان در نمی‏آید«چنان خفته‏اند که گوئی مرده‏اند!» از این گذشته این مجسمه به اهتمام انجمن آثار ملی تهیه شده و به دستور اولیای دولت‏ شاهنشاهی در این محل نصب شده،رفع آن نیز با تصویب و نظر انجمن ملی و اولیای دولت باید باشد و افراد عامی عادی باتکای عضویت انجمن شهر حق ندارد چنین خلافی عجیب را ارتکاب کنند، از مقام عالی تیمسار بزرگوار سپهبد آق اولی رئیس انجمن آثار ملی که در خیر اندیشی‏ و شاه دوستی و ادب پروری و ایران خواهی وی هیچ‏کس کمترین تردیدی ندارد متوقع است در این مورد کوشش خود را بکار برند مگر آب رفته بجوی باز آید.

پس از چاپ مقاله،اطلاع یافتیم که مجسمهء ارجمند شیخ سعدی دیگر بار بجای خود نصب شده و در این بازگشت نویسندکان روزنامه‏ها و اهل ادب و معرفت از عوامل مؤثر بوده‏اند. از همه ممنونیم و سپاسگزار.

(مجلهءیغما)